



روزانه ها ...



پیوندها

قلم ها



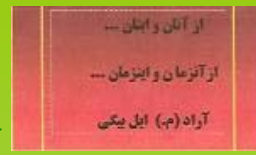
خانه



گاه روزانه های دیروز ... و امروز



آرآد (م) ایل بیگی



آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به انتقاد؛ تنها برای خواندن ست و ...

426

مرآت خاوری: "خمینیه" و تحول تاریخی تشیع

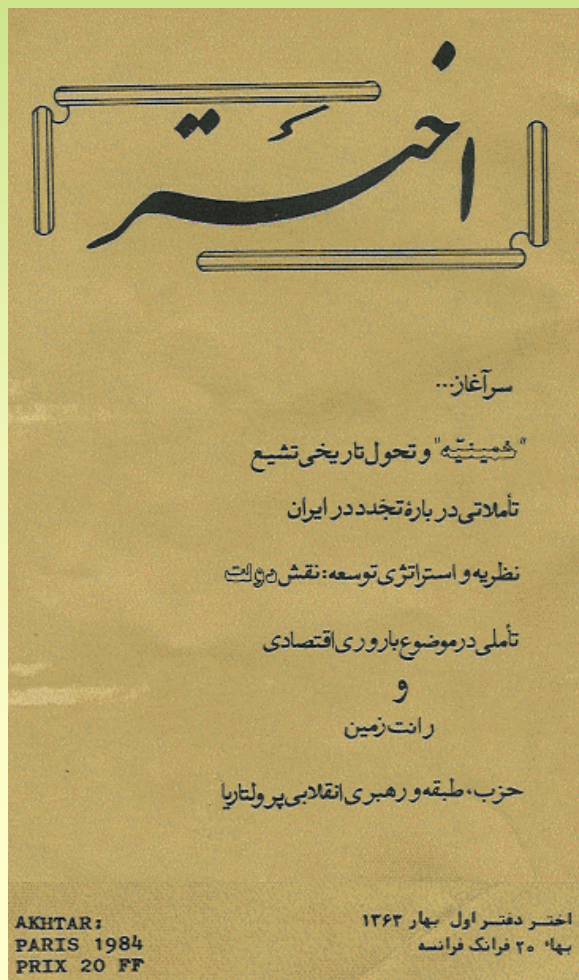
شیعه فاقد تئوری حکومت بوده و مسئله امامت با امر حکومت دو قضیه کاملاً متفاوت می باشند. ص 6

در دیدگاه تشیع، در مورد تشخیص صلاحیت امام (ائمه دوازده گانه) رای امت و نظر عوام الناس در یک ردیف و هر دو بی ارزش و بی اعتبارند. ص 7

علت دیگر حمایت خمینی از دوباره بقدرت رسیدن شاه، کنار نهاده شدن کاشانی و مصدق در آن واحد بود. ص 19

خمینی اساس نظریه خود را بر پایه انکار غیبت قرارداد!! ص 20

اختلاف نظر میان "خمینیه" و "صفویه" در این است که آبشخور آراء خمینی افکار رشید رضای سنی یعنی تئوری حکومت در آثار اهل تسنن می باشد حال آنکه تکیه گاه تفکر صفوی جز نظریات عرفانی، اشراقی و فرهنگ باطنیه چیز دیگری نیست. ص 21



خمینیّه و تحول تاریخی تشیع

از: مرآت خاوری

مقدمه

ملت ما نه شرق زده است نه غرب زده، ملت ما اسلام زده است

امام خمینی (۱)

مطالعه در شئون فقهی اسلامی، از ابتدای حصول انشعاب و تشعب در آن، نشان میدهد که ویژگی استدلالات تشیع که بدان این فرقه از کل پیگه اسلامی جدایی میبخشد، چیزی جز انگار مسئله حکومت در دوران غیبت مهدی نیست. با شگفتی این اندیشه بسهولت میتوان بدین نکته نایل شد که پس از سقوط شاهنشاهی ساسانی و سیطره اعراب بر ایران، محور آئین مغان که بر امر غیبت انسان کامل و ظهور او در ادوار هزاره‌ی دوازدهم رخت اسلامی بتن نمود تا از طریق این پوشش، ایرانیان خویش را از قبول استیلای دشمنان به بهانه‌ی دینی ممنوع کرده و در انتظار ظهور ناجی و منجی پاری همچون بنفشه سر بر زانوی صبر هزاره بنهند. چرا که دوازدهمین گاه رشد درخت قوای مکنونه انسان خجسته، تخت و گاه در مملکت بهرامی برپا مینمود تا به برق شمشیر راست سرشت کزکوب، سوشیانس ایر پاک مرد افسانه‌ها، روی زمین را بستر پاک‌ها و خوبی‌ها نماید. بسیاری از پهلوانان ایرانی بمرگ نایل نشده از دروازه نیروانا در میگذشتند تا در فضا زمان پیچیده روحانی، در قالب هورقلیبایی چشم بصیرت نگران احوال زمینان کنند و در هر دوره که هورخش به اعتدال حملی یا می‌نهد بر صورت فروردینان و فروردیشان بزمن آمده، اسباب فزونی نعمت را ندارک ببینند. از جمله پهلوانانی که "ایشته" تحت عنوان سوشیانس از او یاد میکند کرشاسب، یا سام می‌باشد، که تا بود به ضرب گرز کورران جوی اژدها سیرتس اژدها و گرگ و نهنگ و دیو و دد به دیار عدم فرستاد تا روی زمین جایگاه آسایش و خواب و راحت مردمان گردد. در شاهنامه، کیخسرو شاه کیانی از زمره غایبان موبدوار است که در دفع فتنه نوزان غلبه یافت و پس از آن بجهان دیگر شناخت و جسمش نیز بهرام او بمعراج سماوی رفت.

سوشیانس، نجات دهنده راستین مردم ایران، در آئین مغان، اینبار و در زیر سیطره اعراب لباس اسلامی میپوشد: بدین ترتیب که امام حسین، دختر یزدگرد یا کنیز او را (شهربانو) به عقد ازدواج در می‌آورد و بدین روی

فرزندانش نیمه ایرانی - نیمه عرب می‌شوند و چون دور به دوازدهمین امام می‌رسد که به لحاظ تاریخی حتی در تولد او نیز تردید است - ایرانیان تزغیبت را مطرح میکنند. در واقع حتی اگر وجود فیزیکی و جسمانی امام دوازدهم نیز پذیرفته شود، آنچه قطعی است این نکته می‌باشد که این شخص چون مشمول تعقیب عمال خلیفه عباسی بوده از پنج سالگی توسط نزدیکترین هواداران مخفی شده و تا دم مرگ بجز از چهار نفر (بترتیب بعد از هم) بعنوان نابین خود، تماس دیگری با مردم نداشته است.

تکیه گاه فلسفی "غیبت" لزوم دایر ماندن ولایت الهی در دایره امامت می‌باشد بر اساس آیه قرآن گوهر امامت اختصاصاً " و بطور خوبی نسل اندر نسل در ذریه عادل ابراهیم منتقل میگردد، و با انتساب محمد و علی بابراهیم این گوهر به فرزندان این دو حمل میشود. امام دوازدهم، بسبب کنترل شدید جاسوسان خلیفه عباسی، ناچار به زندگانی مخفی تا سن ۲۴ سالگی شده و بدینرو قادر به ازدواج نگردد. عدم فرزند از جانب امام سبب میشد که با مرگ او شجره ولایت قطع شود، و بدینرو شیعه اعلام کرد که امام نمرده ولی غایب شده است. با اینحال در جمله منسوب بامام و اعلام قطع ارتباط با نایب خاص، سخن از غیبت نامه و نه غیبت کبری می‌رود (۲) غیبت نامه بمعنی مرگ در برابر غیبت ناقصه بمعنی خواب قرار دارد. با اینهمه شیعیان با حمل مفهوم نامه به غیبت کبری، اصل غیبت را در آئین مغان به امام دوازدهم نسبت داده او را مهدی موعود یعنی راهبر پیمان شده خواندند، (و این در واقع ترجمه عربی بهرام ورجاوند لقب سوشیانس بود) و با انتظار ظهور او طوق اطاعت هر نوع حکومتی را اعم از مسلمان یا کافر از گردن خود باز کردند.

طرح فرضیه غیبت به شیعیان اجازه داد، که باب اجتهاد را مفتوح اعلام کرده و مجتهدان را نمایندگان امام غایب در روی زمین محسوب داشته و در مسائل شرعی آنان رجوع نمایند. درین هنگام حدود سه قرن از آغاز حکومت اسلامی در جهان میگذشت و اهل تسنن با تکیه بر سنت عرب و اجماع اصحاب حکومت اسلامی را بخلافت رسول الله و بجهت اجرای حدود دین ضرورتی شرعی اعلام کرده بودند. ولی شیعه با تکیه بر نظریه غیبت اطاعت از این حکومت‌ها را لازم نمی‌دانست. در واقع اختلاف تشیع و تسنن در امر حکومت به ابتدای تاریخ اسلام و مرگ محمد باز میگردد و میتوان آنرا در چند مورد زیر خلاصه نمود (برای اطلاع از تفصیل امر رجوع شود به "تاریخ طبری")

الف - بلافاصله پس از مرگ محمد شورایی از مهاجرین و انصار در سقیفه تشکیل و پس از مباحثات مفصل اجماعاً به خلافت رای داده شد. رای ای این شورا مورد قبول شیعه نیست، چرا که علی جزء شرکت‌کنندگان آن نبوده است.

ب- همچنین شیعیان نظر شورای سقیفه در مورد انتخاب ابوبکر را فاقد ارزش میدانند. زیرا خلافت محمد را قائم به نص الهی و وصیت محمد در حق علی محسوب میدارند و رای اصحاب مجتمع در سقیفه را در مورد این امر، با وجود نص، غیر صحیح بشمار می‌آورند.

۴

۳

بسیب اعتقاد به غیبت امام و ظهور دوباره او از معتقدان به تناسخ (ج) و تعطیل محسوب میدارد (۶). بجز آنچه ذکر شد، بسیار دیگری از علمای اسلام نیز حول عقاید شیعه گفتگو کرده‌اند. منجمله بغدادی در "اصول" خود نظر شیعه را نسبت به عدم وجوب اطاعت از حکومت در دوران غیبت تشریح کرده، سپس نظریه مهدویت را رد نموده و آنرا خلاف اصول مسلم اسلامی می‌شمارد و غیبت را خلاف سنت نبوی می‌داند، و بدینسان شیعیان را مرتد و خارج از دین (د) و با ناچار به قبول فید قوانین حکومتی میکند. (۷).

نسای نیز در "سنن" خویش امام را بمعنی خلیفه و حکمران در حکومت اسلامی معرفی نموده و بدین ترتیب تفسیر شیعه را بر معنی واژه امام که بر پایه امر رهبری و ولایت خاصه استوار است مردود می‌شمارد و آنگاه در ترغیب مسلمانان به اطاعت از حکومت اسلامی و امامت فصلی مبسوط بیان می‌نماید (۸).

علاوه بر این غزالی بکرات و مرات در کتابهای فراوان خویش در امر امامت و حکومت توقف کرده و با شرح و تفصیل آن وجوب امامت و لزوم حکومت را نه در مفهومی که شیعه از لغت آن استفاده میکند بیان داشته، و اطاعت از امام را فرض واجب شمرده است (۹).

درین میان هر یک از علمای فوق پس از بحث مفصل در امر امامت و خلافت به بیان و رد اندیشه شیعه اقدام کرده، و تفسیر آنان را از لغت امامت، ابدایی و عملی باطل دانسته‌اند.

اطنایی که ما بر این محبت داریم بیهوده نیست زیرا غرض آنست که نشان دهیم شیعه فاقد تئوری حکومت بوده و مسئله امامت با امر حکومت دو قضیه کاملاً متفاوت می‌باشند. بر این اساس آراء فقهاء و متکلمین اهل سنت درباره امر خلافت و حکومت مورد قبول شیعه نبوده و بالعکس علمای شیعه با استمساک باین اصل که حکومت خاص معصوم می‌باشد و در دوران غیبت معصوم، اطاعت از هیچ غاصبی مشروع نیست، مقلدان خویش را بمدت هزار سال یا بیشتر، در تقابل با قدرت مرکزی قرار داده‌اند. تنها در آغاز دوران صفویه است که تئوری قدرت در فرهنگ تشیع برای نخستین بار دستخوش تحول اساسی شده و بر اساس آن این فرقه از آپوزسیون تاریخی خویش بیرون آمده است.

صفویه

۱- حکومت و امامت

آنچه تاکنون تکیه‌گاه تئوریک شیعه در مسئله قدرت بود، امر ولایت تکوینی خاصه محسوب می‌شد (۱۰) شیعه معتقد بود که محمد آئینی آسمانی آورد که تمام احوال بشری را در طراز انشائی سامان می‌بخشید و بشر را به کمال مطلق نایل میساخت. چون محمد از اعلام اصول آئین خود فراغت یافت، برای اجرای حدود آن حکومتی آسمانی بوجود آورد (۱۱). قوت محمد در اجرای حدود و اعمال فرامین، نه ناشی از اعتماد و رای مردم بلکه ناشی از ولایت تکوینی بود که در برابر آن تمام ذرات وجود خاضع و خاشع بوده و خداوند بعنوان ولی خویش

مکتب را جایز و مشروع مینماید .

۳- ولایت در دیدگاه تشیع

بر خلاف نظر اهل سنت که منبع ولایت را پس از ختم باب نبوت، اجماع امت تلقی میکند، شیعیان آنرا فیض الهی و امامتی روحانی شمرده که خدا بلطف خاص خویش در خمیره ائمه تنبیه نموده است. بر این اساس در چرخه ظهور، دایره نبوت محاط در دایره ولایت بوده و از این روایت که نور نبوت نبی مقتبس فروغ ولایت او محسوب میگردد که در نتیجه آن همه انبیاء، ابتداء در قوس اعلائی دایره ولایت متمکن بوده سپس بمقام نبوت میبوشد و منبعث میشود. بهمین دلیل شیعیان ختم باب نبوت را مقارن ظهور (و نه شروع) دایره امامت محسوب داشته و منبع دایره ولایت را منجلی و ظاهر در طور امامت تلقی نموده اند (۲۱).

۴- تفاوت ولی و امام

بر پایه امر فوق محرز میگردد که تفاوت رتبه معنوی میان نبی و ولی باعتبار عموم و خصوص قضیه میباشد و بهمین دلیل قضیه فوق عکس لازم الصدق ندارد. یعنی هر پیغمبر و امامی، ولی هست، در حالیکه هر ولی، ضرورتاً پیغمبر یا امام نیست، چرا که خورشید مختفی ولایت قابل ظهور در برج نبوت (مثل اغلب انبیاء سلف) و امامت (مثل علی و فرزندان) و یا هر دو (مثل ابراهیم و محمد) و یا هیچکدام (۲۲) می باشد. بر اساس اعتقاد شیعه، پس از ختم نبوت، ولی مطلق امام کاملی است که فاقد وظایف نبوت و رسالت می باشد.

بهر صورت در باور شیعیان، محمد رسول و نبی و امام و ولی با لاطلاق بود که ضمناً برای اجرای احکام دین در راس یک نظام حکومتی در مدینه قرار داشت. درین نظام حکومتی، نیروی اجرایی (ولایت) ناشی از ذات محمد و نه از آراء امت بود و بهمین دلیل قابل انتقال بعیر نمی توانست باشد. چرا که تنها کسی که خود مظهر ولایت تامه الهی بود، پس از او صلاحیت جانشینی او را در امر رهبری و امامت جمهور امت اسلامی دارا میکردید. به بیان دیگر همچنانکه مظهر مظهر ولایت تامه، محمد معصوم خدا بود، لازم می آمد که جانشین او نیز نه منتخب مردم، بلکه مخصوص به نص الهی و برخوردار از صلاحیت لازم برای تشکیل حکومت و اجرای احکام و حدود باشد. بدینرو ناس و امت در انتخاب، تنفیذ یا رد امام و نبی بی صلاحیت محسوب می شدند.

این تئوری تا زمان صفویه همچنان بارجا بود. درین زمان صفویه بجهت مقاصد سیاسی و برای تضمین استقلال ملی خویش در برابر امپراطوری عثمانی به تجدید نظر در تئوری ولایت در شیعه پرداخت تا زمینه وحدت آیدولوژیک را در داخل ایران و در برابر فقه تسنن بوجود آوردند.

صفویه خویشتن را آدمیانی فرمهند و پهلوانانی کفر ستیز و صوفیانی خرقه پوش و اولیائی صاحب کرامات میخواندند، و برای خویشتن مقامات ولایت خاصه قائل بودند. این همه ادعا، همراه با جعلیات تاریخی جهت انتساب بسلسله

۸

جوهر منحول حقیقت عالم درین سیورت ظهوری، با تعویض مداوم لباسهای خود نه در حال بودن که در حال شدن خشکی ناپذیر می باشد، حرکتی که یک آن وقفه و سکون بر آن پنداشتنی نیست و بهمین سبب، هر امر خارجی و بیرونی لباس فعلی یک حقیقت منحول است که بدو کمال مرحله ظهوری قبل قائم شده است.

ب - کمال خلغ و لبس حقیقت مرتبه انسان کامل است. انسان کامل درجه پیوند ظاهر و باطن و صدف و گوهر است. در مرحله انسان کامل همه حقایق عالم هستی یکباره ظهور کرده و قائم می شوند. پس انسان کامل قیامت هستی متحول است. انسان چون بمقام کمال نایل شد با کل هستی بوحدت رسیده و کل هستی یکباره سازمان یافته او می شود. درین حال او عین وجود و وجود عین او میگردد. تکیه گاه قرآنی این امر آیه: **كَانَ اِبْرَاهِيمَ اٰمَةً قَانِتًا**. می باشد (ابراهیم بتنهایی امانی قانت بود). چ در هر دوره ای از ادوار وجود، کمال هستی بیک انسان برپا میشود، و کلیه کمالات در ظرف استعداد یک فرد تجلی می یابد. این فرد کمال دور خود و قیامت کمالات آن مرحله از هستی و ختم دایره هستی بوجود خویشتن است. پس از او دوره جدیدی آغاز میگردد که یک مبداء و یک منتهی دارد، و منتهی آن دوره، قیامت کمالات و ختم دور پیش از خود میباشد.

بر اساس اصل فوق آدم مبداء دور نخستین ظهور و نوح قیامت آن و ختم دوره فوق بود، و ابراهیم قیامت نوح و ختم او، و موسی ختم دور ابراهیم و قیامت کمالات آن دوره بود کدر احکام صادره از سوی موسی تجلی یافته بود. بهمین ترتیب محمد قیامت عیسی و ختم احکام او و مبداء دور خویش بود، که در این دوره کمالات مخفی احکام محمدی به کاملترین فرد آن دوره قائم شده و این کامل ختم دوره محمدی و قیامت آن و مبداء دوران جدید خواهد بود. بدین روی تا آدم در روی زمین زندگی میکند، قیامت امری دائمی و بر قرار خواهد بود، و هر کاملی قیامت احکام کامل پیش از خود میباشد.

این کاملان نه افراد متعدد که مظاهر متعدده ظهور خورشید واحد ولایت الهی هستند، که هر بار از مشرق یک دوره آغاز و پس از طی قوس ظاهره آفل میگردد، و پس از آن دوره جدیدی شروع میشود.

ع- بهره برداری صفویه از آراء باطنیه بنام نظریه شیعه

پس از آنکه صفویه بقدرت رسیدند، کوشیدند تا آراء باطنیه را بعنوان اساسی ترین افکار مقبول در اسلام راستین تشیع معرفی نموده و آنرا بهمین نام به خلائق بر سره دارند. تذکر این نکته ضروری است که شیعه تاکنون مذهب اعتراض بود و آئین جناح مخالف قدرت (اپوزیسیون)، و بهمین دلیل محتوای آنرا مجموعه ای از اعمال آئینی و سنتی تشکیل میداد و فاقد زمینه های گسترش یافته و ثمره داده ایی در مسائل مختلفه علمی و فقهی و اصولی و حقوقی و ... بود. بالعکس چون صفویه میخواستند بنام شیعه بنهائی حکومت کنند، لازم می آمد که این سنتها

این امامت را به او تفویض نموده بود. بدینرو قدرت حکومتی محمد بر پایه ولایت معنوی او برپا و استوار بود و تنها کسی می توانست خلافت او را برای اجرای حدود شرع بر عهده گیرد که او نیز از آبشخور ولایت تکوینی سیراب میشد (۱۲). و همچنانکه ولایت محمد برپایه رای و انتخاب امت استوار نبود، خلیفه او نیز منصوص به نص الهی و نه منتخب آراء مردم می بایست باشد (۱۳).

بهمین دلیل شیعیان، فراغت محمد از میان اصول دین و ختم باب وحی (هفتاد روز پیش از رحلت او) را بمنزله اختتام باب نبوت و نه انتام دور ولایت تلقی میکنند و بهمین دلیل مرزهای روشن اختلاف اعتقادی خود را با تفسیر اهل تسنن از امر ولایت ترسیم مینمایند. باعتقاد علمای اهل سنت، پس از محمد وظیفه انتخاب جانشین بعهده رای و اجماع امت افتاد، و درینمورد حدیث محمدی شاهد مثال خوبی راجع به ضابط بودن نظر امت در انتخاب خلیفه خویش است. بر اساس این حدیث، هرگز امت محمدی بر امر خطا اجماع و اتفاق نمیکند. و در نتیجه چون امت محمدی به صلاحیت یک فرد مسلمان در امر حکومتی رای مثبت داد، این شخص برگزیده الهی و خلیفه رسول در جامعه خواهد بود. همچنان که سبب کج روی و تعطیلی از اصول الهی و دینی، ولایت خود را از دست داده و باجماع امت از مقام خود ساقط میگردد. بعبارت دیگر منبع ولایت و قدرت حکومتی خلیفه مسلمین، اجماع امت محمدی است و لا غیر.

۲- امت

درینجا بی مناسبت نیست تا برای ممانعت از خلط میباحث، محضی در خصوص امت و تفاوت آن با جمهور ناس در دیدگاه اسلامی بیان کنیم، تا از ابهام مطالب آتی گاسنه گردد.

در یک جامعه اسلامی مردم، مقلدان امور دینی و رجوع کنندگان بصلاحیت مراجع تقلید جهت حل اشکالات شرعی خویشند. این مردم چون هیچگونه اجتهاد و مجاهدتی در خصوص " مسائل دینی " ندارند عوام، ناس و یا عوام الناس خوانده میشوند (۱۴). در واقع " ناس " نسبت به انتخاب حاکم و خلیفه فاعده هر گونه رای و نظری بوده و تابع مطلق فتوای مراجع میباشد (۱۵). امت در حقیقت به اجماع و اتفاق نظر همین مراجع تقلید اطلاق می شود که خبرگان امور فقهی و دینی، و بازگشایندگان معضلات شرعی (اهل الحل و العقد) میباشد (۱۶). نظر امت بازتاب خواست و اراده الهی و بدینرو واجب الإطاعت و الكفایة است (۱۷). خلاصه آنکه برخلاف نظر بی ارزش مردم (ناس) که رای و اتفاق جمهورشان بدون تأیید فقیه یک پایاسی ارز و مایه ندارد (۱۸) رای امت (برگزیدگان شرعی مردم) سبب انتخاب، تأیید، تنفیذ یا رد و اسقاط خلیفه و حاکم میگردد.

البته در دیدگاه تشیع، در مورد تشخیص صلاحیت امام (ائمه دوازده گانه) رای امت و نظر عوام الناس در یک ردیف و هر دو بی ارزش و بی اعتبارند، امام فی نفسه امام است، و امام بودن او ارتباطی به قبول و رد مردمان ندارد (۱۹). بی سبب نیست که فرق غالبه (غلات) از مشتمعیات علویه بوده و در ذات روشن بین ترین جامعه شناس شیعی نیز رنگی ازغلو دیده میشود (۲۰). غلوی که در کار برد اجتماعی، پایهای خشن ترین دیکتاتورهای پوشیده در تن پوش مذهب و

۷

سادات بآنان اجازه داد که خویشتن را بنامه رسول الله صاحب قدرت الهی برای تشکیل حکومت زمینی جا بزینند و از باور توده سوء استفاده نمایند. برای اینکار لازم بود تا آراء فرهنگ عرفانی که بر اساس آن خورشید ولایت هر لحظه از آفتابه ضمیر یک انسان کامل ظهور میکند و بدین لحاظ ابواب نبوت و امامت غیر قابل انسدادند بنام نظریات شیعه معرفی شود تا امکان طرح هر اشکالی از میان برخیزد.

توضیح بیشتر این مطلب آنکه بر اساس نظریه پذیرفته شده در اسلام، محمد ختم شجره ولایت بوده و پس از او هرگز هیچ پیغمبری ظهور نخواهد نمود. این مطلب را سه امر ثابت میکند که بترتیب عبارتند از:

الف - آیه قرآن که طسبق آن محمد پدر هیچ مرد عسری نیست ولی رسول خدا و خاتم النبیین میباشد. (وَ مَا مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلٰكِنْ رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ خَاتَمَ النَّبِیِّیْنَ)

ب - حدیث معروف نبوی که در آن محمد صریح نموده بود که پس از او پیغمبری نخواهد آمد. (لَ اَنْبِیَءٌ بَعْدِی)

ج - اجماع همه مسلمسان، چنان که او هیچ نکته بی را درین زمینه که پیغمبری پس از من با این مشخصات خواهد آمد، تصریح نکرده و این عمل خلاف سنت نبوی است چرا که در انبیاء سلف هر پیغمبری پیش از مرگ مشخصات پیغمبر بعدی را بیان مینموده.

با توجه به سه امر فوق که معتقد سنتی و شیعه بود، مشخص میگردد که اختلاف این دو مسلک با یکدیگر، تنها بر سر جانشینی پیغمبر بعنوان امام یا بنامه یک رئیس حکومت اسلامی بوده است.

۵- آراء باطنیه

اما از دیر باز در برابر دو مذهب بزرگ فوق، یک نحله منتسب باسلام که در طول تاریخ به "باطنیه" موسوم شده و مشتمل بر انشعابات فراوانی است قد علم کرده بود و باصلاح ناویل به تشریح آیات قرآن پرداخته، اعلام می داشت که نبوت و خلافت الهی اموری دایر و ختم ناشدنی هستند (۲۴) و منکران این امر قاصر از درک مفهومات عمیق و بواطن کلام خدا و رسول خدا بوده اند. آراء باطنیان را میتوان بشرح ذیل خلاصه نمود:

الف - بر اساس حدیث **اَلْاَدْنِیَّاتُ نَكْوٌ وَالْاَجْرَةُ لَمْ تَنْزَلْ** (دنیا هرگز موجود نیست و آخرت هرگز معدوم نمی باشد) عالم خارجی و ظاهری، و بوش و لباس حقیقتی شکوفا و رشد یابنده ایست که در سیر کمالی خود هر لحظه از لباسی منخلع و بلباس جدیدتری که مقتضی ظهور آن حقیقت در مرحله کاملتر است ظهور مینماید. تکیه گاه قرآنی این خلغ و لبس دائمی آیه: **كُلَّمَا فِی لِبَاسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِیدٍ** (بدرستی که آنان در تن پوشهای - لباسهای پیابند از آفرینشهای نوشونده اند) میباشد، که اهل ظاهر آنرا بدرستی نفهمیده و از تفسیر آن باز مانده اند (ه)

زده بودند. و هرگز از باور توده مردم منتظر ظهور برخوردار نمی‌شدند (۳۱) راه حل صوفیه برای اینسکار اخذ نظریات باطنیه و قالب‌زدن آن جمله بنام آراء تشیع و اتصال آن با سریش اخبار و احادیث جعلی به قیام سنت تشیع، و جلب نظر فقها برای دفاع از آن بود. این امر بسیج نیروهای فراوانی را در زمینه‌های مختلفه علم و فلسفه و تاریخ و شعر و ادب اقتضا میکرد. بدینرو می‌بینیم که حتی درین دوران مرتیه‌سرای و "روضه‌الشهدا" کوبی باب می‌شود، و شاعران و قصیده‌سرایان که تاکنون همه زورها را می‌زدند که از وصف سیل شاهان و چشم شاهدان شعر بیافند ناگاه به صحرائی کربلا و دلاوری مولا و مظلومیت شهدا گریز می‌زنند، چرا که باقتضای زمان صوفیان بیت‌المال را درین‌راه اسراف میکردند تا بیش از پیش شیعه پناه شوند.

با اینهمه میتوان با خرس قاطع اظهار داشت که آنچه زمینه استیلای "صقویت" را فراهم آورد، کش رفتن زیرگانه همان آراء باطنیه بود. چرا که شیعیان که عمری را در صبر و انتظار ظهور ناجی آسمانی‌پسر آورده بودند و روغن هیچ حاکم‌جاری نتوانسته سیلشان را چرب کند تا سر اطاعت در برابر احکامش فرود آورند، ناگهان متوجه می‌شدند، که خود میتوانستند حکومتی تشکیل داده، برای‌خشودی ارواح ائمه مظلوم داد تاریخیشان را از ظلمه سنی بضرر شمشیر بستانند. چرا که هرگاه سیردوری خورشید ولایت الهی با ثبات میرسد و ظهور دائمی آن از آئینه استعداد انسان کامل بقید قبول تلقی می‌گشت، تردیدی برای عوام‌الناس بجا نمی‌ماند که باراده الهی در دوران غیبت قائم، شاه صقوی کامل زمان و مظهر فرمان و امر خداوندی است و اطاعت بیچون و چرای او دریچه بهشت آسمانی است.

ظهور عرفا و فلاسفه گرانقدری درین دوران چون ملاصدرا، شیخ محمد لاهیجی، شیخ بهایی، میرداماد و کاوش اینان در فرهنگ ایران بخصوص آراء سهروردی و حکمت اشراق، گنجینه گرانبھائی از جهان‌بینی‌اشراقی را فراهم آورد که بر پایه وحدت وجود استوار و بر کرد شمع وجود انسان کامل یعنی خدای حقیقی میچرخید. در واقع ملاصدرا در اسفار نشان داد که چگونه جوهر وجودی انسان در بُعد واقع متحول بوده و به سیرورت تحولی در راستای هدایت این جوهر، قالب کمالی هورقلیایی بتن کرده و از تن پوش عنصری آخشیجی مجرد می‌شود و در زمره عقول مجرد، مستفاد بی‌واسطه عقل فعال گشته، قائم‌سازارگان هستی، "مبتکر عکبرکونکها" میگردد. ملا با رد نظریه تناسخ و رفع تردید از ساحت مظهر افلاطونی از انتساب این رای باطل باو و انتقاد به برخی از نظرات سهروردی و رازی و نصیرالدین طوسی و بوعلی سینا، گوهر حکمت اشراق و مشاء را بهم در آمیخت و با ثبات مقامات انسان کامل که بر اساس نظر انحرافی مسلمانان دوآتشه منحصر در محمد و علی و انبیا و ائمه و معصومان بود... برداشته و آنرا بالقوه از آن تمامی انسان‌ها مبرفی نمود (۳۲).

همین امر زمینه مناسبی بدست‌مستبدان صقوی داد تا خود را خلاصه هستی و زبده حیات و فرهنگدانی کامل مکمل و شاهانی عارف مشرب، و خلاصه جامع همه مقامات مادی و معنوی عالم هستی و مظهر نامه خورشید ولایت و قیامت‌عصر جا برزند و اطاعت از خویش را بمنزله دروازه قرب الهی تعیین نمایند. البته با

تبدیل بیک زمینه فرهنگی شده تا سبطه ایدئولوژیک دستگاه حاکمه را فراهم آورد. چرا که علی‌الاصول یک مخالفت سنتی، تقلیدی و غیر متفکرانه با مذهب حاکم (تسنن) نیاز بیک ایدئولوژی غنی نداشت. همه خانواده‌های سنتی ایرانی آتش زدن پیکره پارچه سحر عمر را در جشن عمر سوزان و گریستن بر خاطره فاجعه کربلا را در ماه محرم هر سال بعلاوه تعزیه گردانی، روضه‌خوانی، زنجبوزنی، سینه‌زنی و پیاده به زیارت مراد ائمه اطهار رفتن را نشانه کافی و کامل یک شیعه متعصب و خوب میدانستند. تردیدی نیست که هر که بنام دفاع از تشیع میخواست در ایران حکومت کند، چاره‌ی نداشت جز آنکه در همه آئین‌های سنتی و مردمی فوق شرکت کرده و نظاره به تشیع کند (۲۵). ولی علاوه بر آن بنام شیعه پناهی در برابر آئین تسنن با تکیه‌گاه‌های غنی اعتقادی و ایدئولوژی همگون و تاریخی در زمینه حکومت و اصول و... ایستادن و حکم جهاد و قتل عام دادن، نیاز به ایدئولوژی مطمئن و محکمی داشت، تا از طریق آن بتواند به امپراطوری عثمانی اعلام جنگ مذهبی داده و خیال قربانیان را بنام شهدا به حفره فراموشیان خاک بسپارد.

آن‌تکه تشیع علوی را بمشابه اسلام راستین در برابر تشیع صقوی قرار میدهند به این حقیقت توجه ندارند که تا زمان صقوبه منبع علمی و فقهی و تفسیری مطلق و اساسی شیعه سخنان‌ائمه بیرونه امام صادق بود، و شیعیان بواسطه لزوم تقیه از برداختن باور فوق بطور آشکار احتراز میکردند (۲۶)، و اگر بخواهیم علمای این مذهب را احصاء کنیم تعداد معدودی بوده که غالباً "اخباریون و نه اصولیون" می‌باشند (و). بدینرو اگر شیعه اکنون منابع و مدارک فراوانی در زمینه‌های مختلف علمی و فقهی و مذهبی و حقوقی در اختیار دارد، در وحله اول این همه را مدیون شرایطی است که صقوبه، پس از قرن‌ها سبطه اهل سنت در ایران، بوجود آورد (۲۷). ولی هیچ‌گونه جایی برای شک و تردید نیز وجود ندارد که هدف صقوبه از عمل فوق نه جمع‌آوری خیر دنیا و آخرت بلکه نیاز باستیلای آئینی بوده است.

رجوع به زمینه‌های تاریخی "استبداد آسیایی" نشان میدهد که‌جسار در طول تاریخ ایران شاهان، تبلور جوهر جامعه در فرد بنامیندگی از سوی خدای آسمان، خداوندگار روی زمین بوده و بعضی سلطه شمشیر، از سبطه آئینی و اعتقادی بهره می‌بردند. مردم اطاعت از شاه را امری دینی و سبب کسب خیر دنیا و عقبی می‌پنداشتند، و بدینرو هرگز در برابر مستبدان آئینی پناه خویش به قیام بر نمی‌خاستند (۲۸) و بدینرو سلسله‌ها یا توسط موبدان، یا مهاجمان با نجبا جای سلسله دیگر میدادند (۲۹).

صوفیان باین امر آگاهی دقیق داشتند، و بدینرو در جستجوی راهی بودند که از طریق آن خویش را برگزیدگان الهی و خداگانان زمینی بخوانند (۳۰) این امر مقتضی اثبات گوهر الهی در خمیرمایه وجودی آنان بود تا باین اعتبار ظرف اخذ رشحات فیوضات سماوی از ایوان مشکابیه شمس ولایت، بطور مطلق، محسوب گردند. و از اینجایود که ایندو لازم می‌آید تا بنحوی ظهور مداوم مظاهر ولایتیه را با نظریه غیبت امام وفق دهند. والا در غیر اینصورت اینان بیش از غاصبانی نبودند کدر غیاب امام به تخت حکومتی تکیه

۱۱

۱۲

فرنگ "ایدئولوژی شیعه را در برابر ارتداد عثمانی یاری میدادند تا مانع وحدت و یکپارچگی عالم اسلامی شده و با سیاست ضربه زدن به عقب!! حریف خود، موحبات در هم کوفتنش را فراهم آورند.

نهضت روشنفکران

۱- سید جمال اسدآبادی

در خلال نیمه دوم سلطه سلسله قاجاریه بر ایران متفکرین ایرانی تدریجاً شروع به مسافرت بخارج از کشور بجهت آشنائی با تمدن مغرب‌زمین نمودند. گستره بستر دانش و ثمرات دستاوردهای تمدن در غرب متفکران فوق را باعجاب آورده و آنانرا به توجیه علل و شناخت اسباب آن دعوت مینمود. اینان براحتی میدیدند که زمینه اساسی و اماندگی شرق در میدان رفایت علمی و مدنی با غرب چیزی جز حجاب دکمهای لایتغیر دینی نیست که بسبب ناتوانی از مطابقت با تحول اجتماع از تحقق این تحول جلوگیری بعمل آورده و اساس هرگونه نوآوری را تحت‌عناوین ارتداد و بدعت و... تحریم مینماید. یاره‌ی از اندیشمندان برین گمان بودند که اگر تحولی در اجتماع بوجود آید واقع بشود ابتدا لازم می‌آید که مشروعیت آن بلحاظ اصول شرعی تحصیل گردد و بهین دلیل پیش از هر چیز در خود اصول خشک و لایتغیر مذهب باید یک سلسله تعدید نظرها انجام گیرد و اصلاحاتی بوقوع پیوندند، تا بعد اشکالی درین زمینه حادث نشود. همچنین این اصلاحات در جهت تقرب مذاهب مختلفه اسلامی بیکدیگر باید چنان تحقق یابد که شرایط برادری و دوستی و مسالمت را در میان پیروان تسنن و تشیع فراهم آورد واز بر یاد رفتن نیروهای داخلی بجهت مسائل اعتقادی جلوگیری بعمل آید. بر همین اساس دو جریان فکری در شرق و در حیطه عالم اسلامی پا گرفت. یکی از این دو حرکتی عرفان‌گرا و تحول طلب در هندوستان و دیگری یک جریان خشک اعتقادی در فقه حنبلی در عربستان‌سعودی موسوم به وهابیت بود (که راه نجات را در بازگشت باصول محمدی میدانست).

درفرن نوزدهم یکی از متفکران شرق موسوم به سید جمال‌الدین‌حسینی اسدآبادی افغانی با آشنائی با فرهنگ و تمدن منظر‌گرای غرب دریافت که نخستین راه نجات کشورهای شرقی وحدت آنها در برابر قدرتهای غربی است. زمینه فرهنگی این وحدت‌در سرزمین وسیعی که جمعیت‌های کثیره از نژاد و زبان و سنت‌های مختلف را در بر میگرفت چیزی جز عامل اعتقادی، یعنی اسلام نبود. در واقع اسدآبادی با مسافرت‌های فراوان بکشورهای مختلف در شرق (هند، ایران، عثمانی) سعی فراوان کرد تا مستبدان حکمران بر این ممالک را گرد هم آورده متقاعد به دوستی و تشکیل یک حکومت واحد اسلامی نماید. تحقیق در اندیشه‌های اصلاح طلبانه جمال خود حدیث جداگانه است. میتوان اندیشه او را فرایند دو جریان فکری عرفانی هند و ارتجاعی وهابیت دانست. او بی تردید یک مسلمان بود ولی اسلام برای او نه هدف بلکه وسیله حصول وحدت در شرق محسوب میگردد. وحدتی که با سبطه دوباره و کامل اسلام در جوامع شرقی نامین میشد، و این درحالی بود که مردم بواسطه جنگهای دراز مدت و طولانی شیعه و

۱۴

اینهمه لقب، برای آنکه مورد طعنه قلندران و غالبان و مجتهدان قرار نگیرند هرگز فراموششان نمی‌شد که کماکان یا برهنه بزبارت مراد ائمه رفته و خود را "کلب آستان علی" بنامند (۳۳). با این وجود قبول اینهمه گزاره‌کوبی و مهمل بافی برای عام و خاص مشکل بود، و پای جوین استدلالی مستبدان صقوی لنگ می‌زد و لازم بود که عصای خبر و روایت امداد همت کند و از سقوط این معبد افسانه‌ی جلوتگیری بعمل آورد. بهین‌منظور بودجه هنگفتی در اختیار گروه تجسس و نجات مرحوم مجلسی و شرکاء قرار داده شد و این فقید در طول حیات خویش یکشف بیش از ۲۰ مجلد حدیث بقریب یکصد هزار و اندی از اخبار و روایات و احادیث متروکه و فراموش شده موفق گردید. بیهوده نیست که شیعیان حق‌شاس از آن پس در زمینه گرامیداشت این یگانه روزگار از هیچ حرمی فروگذار نکردند چرا که بکوشش‌های این شخص بعد از حدود هزار سال بیخبری، جهان اسلام، بناکهان، پی بوجود این مجموعه عظیم از کلمات قصار چارده معصوم و اهل بیت آنان برد و بدینسان توانست تمام احوال زندگی خود را بر اساس اصول اسلامی تنظیم نماید. اصولی که محسور اساسی آن در آداب مبال رفتن، مقعد شستن، سوی عبور برگرفتن، زناشویی کردن، همجواری نمودن، و احکام زنا و رجم و تازیانه و قصاص و حد و تعزیر... بود.

این احادیث جعلی ثابت میکردند که فرقه ناحیه درامت اسلامی شیعه اثنی عشری بوده و بجزان، جملگی خونشان مباح و مالشان حلال است. و آئین شیعه نیز چیزی نیست جز همانکه سلاطین صقوی از آن پیروی کرده و پیرای گسترش دانه آن زحمت می‌کشند و خلائق را بدم توب میدهند. همین امر به مسلمانان جاهل شیعه اجازه داد که بقتل عام سنیان بیگناه در چهار سوبه ایران بپردازند، و علاوه بر جنگهای دراز مدت با عثمانیان‌اهل سنت، مقدمات فتنه افغان را مهیا نمایند. خلاصه آنکه شیعه که تاکنون فاقد نظریه حکومت بود، با اقتباس اصول اساسی حکمت اشراق و عرفان علمی و تکیه بر پایه نظریه دائره ظهوریه ولایت در آراء باطنیه، بناگاه مدعی جهانشمولی شده و با خروج از بیگانگی مشربی تاریخی خویش با قدرت مرکزی یک شکاف بزرگ در جهان اسلام ایجاد نمود که خون صدها هزار مسلمان نیز برای برگردن آن کفایت نمیکرد. این اختلاف روزگار درازی یابند. پس از حمله انتقامجویانه و سفاکانه افغانهای بجان آمده از سنم شیعیان و مقلدان آخوند ملامحمد باقر مجلسی محدث ششیر به ایران، و پس از دوران کوتاه حکومت‌های ایللی و بی تفاوت نسبت بمذهب افشاریه و زندیه، سرکردگان ایل قاجار با جعل تاریخ و اقتباس از اصول صقوبه، اداره احوال و امور ممالک محروسه را به کف بی کفایت خویش گرفتند، و دوباره برای خشودی ارواح طیبیه و بفتوای مجتهدان دموی مزاج بقتل عام اهل‌تسنن همت گماردند. عباس میرزای ولیعهد هر بار که از جنگ با روسیه تزاری طرفی نمی‌بست به هرات یا به بصره دو شهر سنی‌تسین در شمال و جنوب ایران لشکر کشیده و جمعی را از دم تیغ بیدریغ شیعه پناهی میگذارد و بیاد دوازده امام دوازده هزار "سگ سنی" را قتل عام میکرد.

امپراطوری‌های اروپایی که در برابر خود حریف گردن کلفتی چون امپراطوری عثمانی را داشتند از همان دوران سبطه سلسله صقوی با توب و تفتگ "ساخت

۱۳

سنی، کاملاً از اسلام راستین و دروغین، دلخسته و رنجور شده و در انتظار ظهور یک مهدی موعود جهت باره کردن حجاب این آئین خونریز روزشماری میکردند. بدون شک وحدت‌عالم اسلامی از طریق سبطه یک اسلام عام و همه قبول نه سنی نه شیعه در آن دوره مشخص تاریخی دارای دو جنبه کاملاً متضاد بود. چرا که از یکسو (که بر روی همین بخش آن زیاد تبلیغ میشود) عالم اسلام را در برابر جهان غرب متحد کرده و خونریزی بیپرده میان شیعه و سنی ممانعت مینمود و شرایط رشد و تحول زیادی بآن می‌بخشید. و از سوی دیگر سبب سبطه دوباره مذهب درین جوامع خسته‌ز اسلام با زمینه‌های اجتماعی بحرانی و بحران‌زا آنهم در آن دوره تحول روابط تولیدی و اجتماعی گشته هر گونه تحول واقعی و پیش‌دار را در آنها غیر ممکن میساخت.

نمی‌توان از نظر دور داشت که خود جمال یک اصلاح طلب بود ولی تردیدی نیست که وحدت‌عالم اسلامی فقط با یکسیر فقه‌رایی به ریشه‌های دین اسلام (ما قبل تشیع بمذاهب هفتاد و دو گانه) و برقراری یک حکومت اسلامی واحد با جمع شرایط ضروری آن امکان‌پذیر بود، و از همین جا است که بی‌به‌بنیان‌ها تفکر نوع‌هابیت در آراء سید جمال می‌بریم. بنیانهایی که در طول زمانهای بعد بیش از سایر نکات و جنبه‌های اندیشه سید جمال رشد کرده و سرانجام به بلوغ یک جریان خشک ارتجاعی فشری مذهبی منتهی گردید.

مسافرت‌های تبلیغی جمال متفکران فراوانی را باو جلب و متوجه ساخت، ولی بسیاری از آنان، که بی‌جهت در طیف فکری او معرفی می‌شوند، بزودی با آشنایی باکته دعوت او فاصله خویش را با او زیاد کرده و درد جامعه را درمان دیگری طلب کردند.

۲- محمد عبده و نشر افکار استادی

پس از سید جمال شاگرد مکتب فکری او محمد عبده به دفاع و نشر عقاید او پرداخت. در اندیشه‌های عبده، دفاع از یک حکومت واحد اسلامی و وحدت جهان اسلام جای خاصی دارد. از نظر عبده اسلام اهمیتی بی‌مراتب بیشتر از آن حدی داشت که سید جمال مطرح مینمود. پس از عبده نوبت بیک متفکر سوری‌الاصول مصری موسوم به رشید رضا رسید. رشید رضا در کتب مختلفه خویش مکتب "الحلقة" یا "الماتة العظمی" (۲۴) طرح یک مدارالعدل واحد را ریخته و با گسترش فطرو اجتهاد و لزوم افتتاح مجدد ابواب مسدوده آن از زمان احمد حنبل، خلافت واحد در عالم اسلامی را تحت عنوان ولایت فقیه، تنها راه نجات کشورهای مسلمان دانست. در واقع رشید رضا در آراء خود باحیای نظریه نیشابوری اقدام نموده بود که بر اساس آن، یک مجتهد جامع‌الشرايط از خاندان محمد (قرشی ولی نه هاشمی) (۲۵) جامع صفات علم و عدل و تقوی و شجاعت... موظف به قیام جهت ایجاد یک حکومت اسلامی واحد بوده تا ضرب شمشیر همه مسلمانان را به قبول سبطه خویش وارد دارد. نظریه رشید رضا زمانی مطرح شده بود که مبراطوری عثمانی در شرف از هم‌پاشدگی کامل بود، و بدینرو جایی برای تحقق یافتن نداشت. بویژه آنکه در همان دوره یکی دیگر از متفکران مصری موسوم به

بدنیال آن یکی از دانشمندان مصری موسوم به "سنهوری" در کتابی به "خلافت" (۳۹) بطور تفصیلی حکومت را در سنت محمد اثبات کرده و آنرا نه تابع ضرورت رسالت، بلکه امری اساسی و محوری در جامعه اسلامی معرفی نمود. نظریه سنهوری میان اسلام بمذاهب دین الهی و اسلام بمذاهب قانون اساسی یک حکومت جهانی تفکیک قائل شده است. همچنین به پیروی از رشید رضا خلافت می‌باشد سه نوع تقسیم‌گریده که بترتیب عبارت از راشد، ضروری و استبدادی می‌باشند. بنظر سنهوری سنت خلافت برپایه اجماع اصحاب واقع بوده و حکمی الهی است که تبلور آن خلافت خلفای اربعه موسوم به راشدین است. بهمین رو مسلمین در هر لحظه‌ای که امکان آن دست داد باید به احیای این سنت الهی اقدام نموده و بدین سان وحدت عالم اسلامی را متحقق نمایند.

بدین ترتیب نظریات شیخ رشید رضا، که با هر خود به نظریات شیخ علی عبدالرزاق و بخصوص با ویژگی زمانی فوق‌الذکر (گستنگی امپراطوری عثمانی) موقعیت خویش را از دست داده بود، دوباره با شرح و بسط دقیق سنهوری جای خود را در صدر آراء اسلامی باز یافت، و بخصوص چون از هر یون از آن دفاع میکردند از قدرت ویژه‌ی در فقه و حقوق اهل تسنن برخوردار شده تبدیل به ایدئولوژی یک حرکت ارتجاعی و فشری گردید. این حرکت که توسط "حسن‌بنا" شاگرد بلافاصل مکتب رشید رضا رهبری میشد و موسوم به "اخوان المسلمین" بود تا توجه به خصلت سنت گرای شدید و عقب ماندگی تاریخی - اجتماعی، بسبب شعارهای برابری و مساوات مسلمانان با رجوع و احیاء جامعه فقه‌رانی مدینه، ظرف مدت کوتاهی افراد رانده شده از طبقات اجتماعی را بخود جذب کرد و بزودی تعداد هواداران آن بحدود دو میلیون نفر بالغ شد. شعار محوری این جمعیت که در واقع تمام علت وجودی آنرا در خود متبلور مینمود عبارت بود از: "کتابنا قرآن، دیننا اسلام، امامنا محمد" (کتابنا قرآن، دین ما اسلام

حوزه‌های علمیه در میان طلاب برخاسته از افشار سنتی و دهقانی ایران نفوذ کرده و ریشه دوانده بود در سر نمی‌پروراند.

در آن دوران دو جریان فکری در حوزه علمیه قم (مرکزیت حوزه‌های ایران) چشم‌نمیزد که یکی معتقد به جدایی دین از سیاست و لزوم برکناری و بیطرفی طلاب نسبت به هر گونه گرایش یا فعالیت سیاسی، و دیگری بر اساس دفاع بیچون و چرا از آراء رشید رضا و هوادار خط اخوان المسلمین بود. جریان نخست توسط بروجردی و شریعتمداری و جریان دوم توسط خمینی سرمدمداری می‌گشت. درین میان فدائیان اسلام که برای مشروعیت بخشیدن باعمال جنایتکارانه و کورکورانه خود ناچار به تشبیه تا دامان یک مرجع تقلید اعظم بودند، تا از طریق فتاوی صادره از سوی آن مرجع کردارهای نابخردانه خویش را (از جمله حمله‌های دسته‌جمعی با ماکن عمومی و مشروب‌فروشی‌ها، اسید پاشیدن بصورت زنان بی‌حجاب و تجاوز با نان، ترور مخالفان فکری، چون کسروی، سیاسی-همچون هزیر و رزم آرا و فاطمی و...) جامعه‌خداپسندانه‌بپوشانند، چاره‌ی نداشتند جز آنکه کاشانی را برای همین منظور انتخاب نمایند، چرا که از یکسو تنها نیروی حامی آنان خمینی هنوز به‌مقام مرجعیت نایل‌نشده بود و از سوی دیگر مراجعی چون بروجردی و شریعتمداری مخالفت مطلق خود را با هر گونه فعالیت سیاسی طلاب در درون و برون حوزه‌های علمیه اعلام‌داشته بودند (بارها فدائیان اسلام بدستور مستقیم شخص بروجردی توسط سایر طلاب با جوب و چماق از حوزه‌ها اخراج شدند تا محیط علمی حوزه‌ها آشفته هوچی‌گری‌های سیاسی نشود) (۴۲). کاشانی از فدائیان اسلام بمنزله یک برگ برنده در برابر شاه و مصدق استفاده میکرد، و با اینکه بعنوان حامی این جمعیت شهرت یافته، ولی اساس اندیشه او (اصلاح‌طلبی در امور سیاسی و دینی توأم با زود و بنسند با قدرتهای خارجی، مشروع دانستن مالکیت خصوصی حمایت از سرمایه‌گذاری‌های بزرگ...) با عقاید واپس‌گرای آنان در تضاد بود و بهمین دلیل بزودی فدائیان اسلام از او مأیوس شده و پس از آنکه بوعدیه‌های خود در مورد "اسلامیزه کردن" قوانین کیفیتی ارتجاعی و فشری عمل نکرد از او بریده و کاملاً "بخمینی رو کردند" (۴۳).

در آن اوان حجت‌الاسلام روح‌الله موسوی خمینی بواسطه عقاید خشک و تحول‌ناپذیر ارتجاعی‌اش که در کتب مختلفه او از قبیل کشف الاسرار و تحریر الوسيله انعکاس یافته بود بصورت یک چهره انقلابی در حوزه‌ها معرفی شده و قشر وسیعی از طلاب آتشین مزاج را بگرد خود جمع نموده بود (ز). در "کشف الاسرار" خمینی بارها بتصریح میگوید که گسترش علوم مختلفه بیش از پیش بشر را باثبات خدا و قبول برتری اسلام نزدیک میکند، و ما که چنین گنجینه گرانبهائی را در اختیار داریم چسان میتوانیم از امور سیاسی غافل مانده و اسلام را منحصر در احکام حیثی و نفاس بدانیم (۴۴).

بنا باعتماد خمینی لازم بود که برای نجات بشریت از چنگال همه‌نا برابری‌ها و مظالم، احکام درخشان اسلامی را قانون اساسی یک حکومت طراز محمدی در مدینه نموده و با توحید دوباره عالم اسلامی پشت ابرقدرتهای مادی‌گرای حیوان‌واره را شکست. امر فوق‌حاکمی از این است که دیدگاه خمینی در مورد راه نجات بشریت، بعینه نقطه نظر "وهابیت" در عربستان سعودی بوده که بر

سنی، کاملاً از اسلام راستین و دروغین، دلخسته و رنجور شده و در انتظار ظهور یک مهدی موعود جهت باره کردن حجاب این آئین خونریز روزشماری میکردند. بدون شک وحدت‌عالم اسلامی از طریق سبطه یک اسلام عام و همه قبول نه سنی نه شیعه در آن دوره مشخص تاریخی دارای دو جنبه کاملاً متضاد بود. چرا که از یکسو (که بر روی همین بخش آن زیاد تبلیغ میشود) عالم اسلام را در برابر جهان غرب متحد کرده و خونریزی بیپرده میان شیعه و سنی ممانعت مینمود و شرایط رشد و تحول زیادی بآن می‌بخشید. و از سوی دیگر سبب سبطه دوباره مذهب درین جوامع خسته‌ز اسلام با زمینه‌های اجتماعی بحرانی و بحران‌زا آنهم در آن دوره تحول روابط تولیدی و اجتماعی گشته هر گونه تحول واقعی و پیش‌دار را در آنها غیر ممکن میساخت.

نمی‌توان از نظر دور داشت که خود جمال یک اصلاح طلب بود ولی تردیدی نیست که وحدت‌عالم اسلامی فقط با یکسیر فقه‌رایی به ریشه‌های دین اسلام (ما قبل تشیع بمذاهب هفتاد و دو گانه) و برقراری یک حکومت اسلامی واحد با جمع شرایط ضروری آن امکان‌پذیر بود، و از همین جا است که بی‌به‌بنیان‌ها تفکر نوع‌هابیت در آراء سید جمال می‌بریم. بنیانهایی که در طول زمانهای بعد بیش از سایر نکات و جنبه‌های اندیشه سید جمال رشد کرده و سرانجام به بلوغ یک جریان خشک ارتجاعی فشری مذهبی منتهی گردید.

مسافرت‌های تبلیغی جمال متفکران فراوانی را باو جلب و متوجه ساخت، ولی بسیاری از آنان، که بی‌جهت در طیف فکری او معرفی می‌شوند، بزودی با آشنایی باکته دعوت او فاصله خویش را با او زیاد کرده و درد جامعه را درمان دیگری طلب کردند.

۲- محمد عبده و نشر افکار استادی

پس از سید جمال شاگرد مکتب فکری او محمد عبده به دفاع و نشر عقاید او پرداخت. در اندیشه‌های عبده، دفاع از یک حکومت واحد اسلامی و وحدت جهان اسلام جای خاصی دارد. از نظر عبده اسلام اهمیتی بی‌مراتب بیشتر از آن حدی داشت که سید جمال مطرح مینمود. پس از عبده نوبت بیک متفکر سوری‌الاصول مصری موسوم به رشید رضا رسید. رشید رضا در کتب مختلفه خویش مکتب "الحلقة" یا "الماتة العظمی" (۲۴) طرح یک مدارالعدل واحد را ریخته و با گسترش فطرو اجتهاد و لزوم افتتاح مجدد ابواب مسدوده آن از زمان احمد حنبل، خلافت واحد در عالم اسلامی را تحت عنوان ولایت فقیه، تنها راه نجات کشورهای مسلمان دانست. در واقع رشید رضا در آراء خود باحیای نظریه نیشابوری اقدام نموده بود که بر اساس آن، یک مجتهد جامع‌الشرايط از خاندان محمد (قرشی ولی نه هاشمی) (۲۵) جامع صفات علم و عدل و تقوی و شجاعت... موظف به قیام جهت ایجاد یک حکومت اسلامی واحد بوده تا ضرب شمشیر همه مسلمانان را به قبول سبطه خویش وارد دارد. نظریه رشید رضا زمانی مطرح شده بود که مبراطوری عثمانی در شرف از هم‌پاشدگی کامل بود، و بدینرو جایی برای تحقق یافتن نداشت. بویژه آنکه در همان دوره یکی دیگر از متفکران مصری موسوم به

و رهبر ما محمد است) بالاخره این جریان واپس‌گرای ارتجاعی توسط "ناصر" با تکیه بر پیشوندهای عربیت و ناسیونالیسم سرکوب، تضعیف و برانکنده گردید.

نشر افکار رشید رضا

افکار رشید رضا در مجله‌ی موسوم به المنار که بزبان عربی در مصر بچاپ میرسید منعکس شده و از آن طریق در کلیه حوزه‌های علمیه (فقه و اصول اسلامی) جهان اسلام پخش و نشر میگردد. در واقع زمینه‌شنایی حوزه‌های علمیه ایران را با نظریات خاص رشید رضا و برداشت او از اسلام در خصوص مسئله حکومت و خلافت و دفاع از وحدت عالم اسلامی به هم‌پاشدگی منتهی‌المنار راجع است.

بلاشک افکار رشید رضا تا تئیر فراوانی بر جو حاکم بر حوزه‌های علمیه داشته است. چرا که ما بفارغ همان زمان با بوجود آمدن یک نحله فکری در ایران بنام "فدائیان اسلام" آشنا می‌شویم. در واقع بیانیه اعلام وجود فدائیان اسلام (۴۰) همه اصول اسلامی رنگار خورده قرون را بعنوان تنها اصول نجات بخش فشری معرفی میکند و حکومت‌وقت را به پیروی از آن‌ماور می‌سازد (۴۱) فدائیان اسلام حتی شعارهای مشابهی با اخوان المسلمین بر میگزینند (از جمله حزب فقط حزب الله و بقیه قضایا...) تا در قلم و قدم، در آرمان و آمال با آنان یگانه و یکرنگ باشند، چنانکه بجرات میتوان فدائیان اسلام را شاخه ایرانی "اخوان المسلمین" دانست.

تکیه‌گاه فدائیان اسلام

در واقع در حوزه‌های علمیه ایران محصولاتی متعلق به دو بخش اجتماعی، برخاسته از محیط روستاها و یا گسلی شده از گوشه و کنار شهرهایی که در آن جو مذهبی بسیار شدیدی وجود دارد مثل قم و بزد و کاشان و اصفهان، گرد آمده‌اند. با توجه به زمینه‌های فرهنگی اجتماعی هر یک از دوخاستگاه فوق، از ابتدای ورود طلاب بمدارس علمیه، دو نوع گرایش مختلف فکری و دو برداشت متفاوت از مذهب آغاز به سامان گرفتن میکند، بطوریکه پس از طی مدارج تحصیلی و ارتقاء به درجه مسئله‌گویی ده یا مجتهد شهری، بر دو بستر فوق است که ملایان با توده مردم ارتباط برقرار کرده و واسطه تقلید و جمع‌آوری خمس و زکاتشان می‌شوند.

در دوران نفوذ افکار رشید رضا بایران، بی‌تردید قویترین مجتهد وقت کسی جز کاشانی نبود. کاشانی مردی بسیار سیاسی وزیرک و آگاه به تمام مسائل و حیل شرعی بود و بلاشک اگر در برابر او غول تاریخ ایران مرحوم مصدق قرار نداشت، به در صحنه سیاست ایران چهویی بی‌رقیب میگردد. بلحاظ طبقاتی او مدافع رشد "مشروع" بورژوازی بود و بهمین رو شدیداً "با کمونیسم سرستیز و ناسازگاری داشت و بسبب همین خصلت مورد توجه سیاستمداران انگلیسی قرار گرفته بود. او همچنین از نظریه وحدت عالم اسلامی دفاع مینمود ولی با اینهمه هیچگونه تمایل آشتی‌طلبی با آراء ارتجاعی اخوان المسلمین و فدائیان اسلام را که در

اساس حدیث "الاسلام یعلو ولا یعلی علیه" (اسلام برتری میجوید و چیزی بر آن فرا دستی نمی‌یابد) اساسی بر قبول کمال فطری اسلام و نقصان ذاتی همه مکاتب و مذاهب دیگر است. همچنین از همین جاست که خمینی در کتاب "کشف الاسرار" میگوید، چگونه قوانینی که از مژغهای منتفی بیخرد سقسیس تراوش کرده قادر به نجات و هدایت بشری است یا می‌تواند با قوانین درختان اسلامی پهلوی بزند. همچنین بعداً در کتاب "حکومت اسلامی" اعلام داشت که اسلام برای بشر پیش از انعقاد نطفه‌اش تا پس از مرگ قانون دارد و هیچ امری نیست که ملحوظ نظر شارع حکیم واقع نشده باشد (۴۵). در واقع بر خلاف اصلاح طلبانی از قبیل کاشانی که ضمن دفاع از وحدت جهان اسلام و احیای یک حکومت واحد اسلامی از باز شدن راه ورود سرمایه و تکنیک به کشورهای مسلمان دفاع میکردند و راه نجات آنها را در پیشرفت هر چه سریعتر در زمینه‌های مختلفه دانش بشری دانستند آنرا با کلمات رسول و آیات قرآن تطبیق میدادند، خمینی همچون وهابیان تمام تاریخ بشری را نقض قوانین اسلامی منگی بر شیوه زیست بدوی و صحرانگیزی و جادوشی و دادمداری دانسته با همه مظاهر تمدن (حتی ساختمان‌های چند طبقه!) مخالفت مینمود و راه نجات بشری را در رجوع باصول لایتغیر و الهی توحید در چهارده قرن قبل مینمیداشت. هواداران خمینی حاضر به شنیدن هیچ منق مخالف و حتی ندای مخالفی نیز نبودند، و با هر که در خط فکری آنان نبود سر ستیز داشته او را دشمن خونی می‌انگاشتند. بارها میان هواداران خمینی و بروجردی در درون حوزه‌ها بر خوردهای خونینی واقع شده بود، که علت اساسی آن نه بحسب بر سر مسائل دینی، که اختلاف بر سر اصل محوری مشروعیت با عدم مشروعیت دخالت دینی پنهان در امور سیاسی بود. در کودتای ۱۳۳۲ و بازگشت شاه، خمینی فدائیان اسلام را برانگیخت تا در شهر آشوب برپا کنند. البته هدف خمینی از ایجاد بلوا نه مخالفت با شاه، بلکه گل‌آلود کردن فضای سیاسی جهت ماهیگیری از آن بود. چرا که او همچون کاشانی، از رشد نیروهای ملی و آزمان "ناسیونالیزم" که در وجود مصدق متبلور میگشت نفرت داشته، و آنرا اساسی‌ترین مانع در راه گسترش "پان اسلامیزم" می‌پنداشت. خمینی از سبلی آمریکا بر گونه مصدق احساس شغف سینمود و بدینرودر جهت بسقوط کشاندن او از هیچ کوششی فروگذار نکرد، (فاطمی اول بار بر اساس همین انگیزه توسط فدائیان اسلام مورد سوء قصد قرار گرفت) (۴۶). علت دیگر حمایت خمینی از دوباره بقدرت رسیدن شاه، کنار نهاده شدن کاشانی و مصدق در آن واحد بود. چرا که او رشد کمونیزم را که حزب توده مبلغ آن بود، ناشی از اختلافات گسترده میان این دو میدانست و علاوه بر آن با بقدرت رسیدن شاه تقریباً همه زمینها برای فعال شدن بیش از پیش خمینی در صحنه سیاسی فراهم میشد، چون شاه نیز ابتدا چاره‌ی نباشت جز آنکه برای کسب محبوبیت توده‌ی خود راعنصری اسلام بنا جا بزند و با قشر روحانیت به عزت و احترام رفتار نماید. ولی با اینهمه هیچیک از مسائل فوق باعث نمی‌شد که فدائیان اسلام توسط خمینی بخیاانها گسیل نشوند و بر محیط رعب و وحشت بیش از پیش نیفزایند، چون این امر خود نوعی قدرت‌نمایی خمینی و فدائیان اسلام در برابر همه رقبای مذهبی (چون بروجردی، میلانی، قمی، شریعتمداری و...) و غیر مذهبی (مثل جبهه ملی، حزب ایران...) بود.

۱۹

چون شاه بقدرت رسید، ملایم‌ترین بخش روحانیت را مورد تأیید قرار داد و از اینطرف توانست حوزه‌های علمیه را تحت کنترل خود در آورد. بدنیاال تبعید کاشانی، بروجردی مرجع تقلید بیچون و چرای جهان تشیع شده و بشدت با هر گونه تندروی طلبها مخالفت نمود. مقام علمی و روحانی او موجب می‌شد که کسی را از پایبستگی و مقابله در برابرش نباشد، و خمینی که بدرستی میدانست نمیتواند در برابر بروجردی عرض اندام کند، مترصد فرصتی لازم، صبر و سکوت اختیار نمود. سال ۱۳۴۲ این فرصت را در اختیار او قرار داد و او با برانگیختن خشم مردم مقلد و متعصب علیه شاه بعنوان مهره وابسته بمنافع غرب و عروسک بی‌اراده آمریکا از محبوبیت فراوانی در میان توده‌های پابرنه برخوردار شد. او از یک دید صد در صد عقب مانده و ارتجاعی با اصلاحات ارضی و آزادی زنان مخالفت کرد ولی آنچه بیش از همه سبب شهرت او شد تحریم لایحه مصونیت مستشاران آمریکایی در ایران بود (۴۷). علاوه بر آن او بارها شاه را بعنوان همدمست اسرائیل و احتمالاً "یهودی زاده" مورد حمله قرار داده بود و چون اسلام خمینی بعنوان ارتجاع سیاه مورد حمله شاه قرار گرفت خمینی در مدرسه فیضیه او را تهدید به سقوط و اخراج از ایران نمود. همان شب ماموران سازمان امنیت خمینی را دستگیر و به تهران منتقل نمودند (۴۸). ولی با موافقت آیات عظام منجمله "شریعتمداری مخلوع" بلافاصله مقام مرجعیت خمینی اعطاء شد تا از قتل او ممانعت بعمل آید. سرانجام خمینی پس از مدتی اقامت در کرج، به ترکیه و پس از سالی به عراق تبعید شد و با استقرار در نجف به تدریس درحوزه آنجا پرداخت. ولی این بار نه بعنوان یک مُدرّس ساده که بمطابق مرجع تقلید اعظم و آیت‌الله العظمی.

در نجف بود که خمینی اساس نظریه رشید رضا را بعنوان تنها اصل قابل قبول اسلامی و منطبق با آیات و احادیث و اخبار شیعه مطرح کرده و "ولایت فقیه" را بی ریخت.

ولایت فقیه

ولایت فقیه نظریه ایست که بر اساس آن، مسئولیت اجرای قوانین اسلامی بلافاصله پس از رحلت رسول (و نه غیبت امام، چنانکه شیعه مدعی آن است) بعهدده حکومتی اسلامی است که توسط فقیه جامع الشرایط کبه زیر و زبر دین آشنا است اداره میشود (۴۹). این نظریه چنانکه دیدیم، و در صفحات بعدی بیشتر بدان خواهیم پرداخت، امر جدیدی در فقه اصول اسلامی نمی‌باشد ولی اهمیت آن از این بابت است که برای نخستین بار در فقه شیعه بعنوان نظریه حکومتی قابل قبول و توسط شخص آقای خمینی مطرح شده است. در واقع بر خلاف صفویه که نظریه خود را بر پایه دوام دوران امامت و ظهور وجه نورانیه امام در بُرّهات مختلفه زمانی در مظهر انسان‌های کامل (با نابعادی آنان شاهان و مستبدان سلطه‌های سلف) که آئینه جهان غیب و محالی ولایت الهی هستند، مطرح نموده بودند، خمینی اساس نظریه خود را بر پایه انگار غیبت قرآنی داد! او در کتاب ولایت فقیه، پس از درود به امیراطوری عثمانی و فحش به صفویه

۲۰

و فن، در امر دین افراد عامی بوده و ناچار به تقلید و پیروی از نبی یا جانشین او هستند. در نتیجه رابطه فقیه یعنی جانشین علمی رسول، با این متخصصین و دانشمندان پهنه معرفت بشری بسبب سکران آنان نسبت بمسائل شرعی و فقهی همان رابطه فقیه با دیوانگان و سفهاء و جهال و بیخردان و غافلان از منافع و مضار اخروی خویش است. این رابطه "ولایت" نامدار و منبع آن فوه اجتهاد و تفقه فقیه و مجتهد میباشد. ب- مراجع تقلید جامعه اسلامی مردانی هستند (زنان نمیتوانند مرجع تقلید شوند چون باجماع فقهای اسلامیه در امر دین و دنیا، زنان موجودات ناقص و ناتوانی هستند (۵۴)!) که بواسطه غور و تفحص در شعب مختلفه علوم الهی از قبیل تفسیر و فقه و حدیث و رجال و اصول و حکمت... بدرجه اجتهاد نایل شده‌اند. اینان آنچه از غوامض شرعی را، که مردمان عادی از حل آن عاجزند، به مو شکافی خرد پخته شده خویش سهل کرده و باز میگشایند و احکامش را بر اساس اصول اسلامی و اراده الهی صادر میکنند و بدینرود به اهل حل و عقد (أهل الحلّ والعقد) موسومند. اهل حل و عقد قادر به پاسخگویی به همه سوالات مُرده و پیروان جاهل و جهالت پیشینه بوده و تمام جامعه در عین نادانی باید بر اساس آنها سؤالوا اهل الذکران کنتُم لائتمون (۵۵) (اگر نمیدانید از اهل ذکر بیروید) باین مردان که منذر سنت نبوی می‌باشند رجوع نمایند.

ج - بر اساس آیه قرآن "أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ" (از خدا اطاعت کنید و همچنین از رسول خدا و صاحبان امر که از خود شمایند نیز اطاعت کنید) مسلمانان در هر دوره موظف باطاعت از "اولوالامر" می‌باشند که ولایتشان تحت ولایت رسول‌الله واقع است. اینان همان مراجع رجوع مسلمانان در مسائل شرعی هستند که احکامشان ظهور اراده الهی است و خودشان فانی در اراده مولایند. اینان بواسطه درجه اجتهاد و تفقه در مسائل شرعی از حلال و حرام خدا مطلع بوده و بر یا دارندگان علم دین مبین اسلامند. در غیاب رسول مسلمانان باید بدامان اینان چنگ زده و طوبعیت و قلاده تقلید و طوع و ولایتشان را بیچون و چرا در گردن کنند (۵۶). نتیجه - پس از رسول حفظ احکام اسلام و اجرای آن بر عهده فقها بوده و اینان باید با تشکیل حکومت از متروک شدن اصول قرآنی مانع شوند. حکومت فقها نه بواسطه هوای نفس بلکه واجب شرعی و از زمره واجبات کفایی است. قیام برای تشکیل یک دولت اسلامی امری مشکل است ولی آنان چاره‌ی جز اطاعت از خواست خدا و پرداختن باین امر ندارند (۵۷)...

فقط برای تشکیل حکومت لازم است که علاوه بر درجه اجتهاد در امر دین دارای صفاتی از قبیل تقوی و عدل و ورع و شجاعت و عدم نقص جسمانی و بلوغ قوی عقلانی... باشند (۵۸) با جمع این خصایب این اولوالامر مسلمانان، وراثت رسول و برگزیدگان امت اسلامی و صاحبان ولایت میباشد. درینجا نقل جوهر استدلال رشید رضا خاتمه می‌یابد. اکنون باید خمینی بکوشد تا اینهمه را با اصول اساسی فقه رضوی موافق و منطبق نشان دهد بدینرود چند خبر مفرد، ضعیف و غیر قابل استناد را مستند خود قرار میدهد و میگوید:

۲۲

انگلیسی زده و انتقاد از نظریه رایج شده در حوزه‌های علمیه از همان دوران نفوذ استعمار انگلیس که بر اساس آن جندی بودن و سیاسی بودن مخالف شاه روحانیت است، چنین افاضه میکند: تا کتون حدود دوازده قرن از آغاز دوران غیبت کبری میگردد و ممکن است که امام تا یکصد هزار سال دیگر نیز ظهور نکند. آیا در تمام این مدت باید احکام اسلامی معطل و بدون اجرا بماند؟ آیا رسول اکرم آنهمه رنج و مشقت را برای چند سال حکومت بجان خرید؟ اگر این آئین جهان شمول است و احکامش نباید معطل بماند، پس تشکیل یک حکومت اسلامی اجتناب ناپذیر است (۵۰).

در واقع اختلاف نظر میان "خمینی" و "صفویه" در این است که آتشخور آراء خمینی افکار رشید رضای سنی یعنی تئوری حکومت در آثار اهل تسنن می‌باشد حال آنکه نگهبانان تفکر صفوی جز نظریات عرفانی، اشرافی و فرهنگ باطنیه چیز دیگری نیست. خمینی به تصریح مسئله امامت را امری باطنی و معنوی و بیگانه و برکنار از احکام حکومتی میدانند و میگوید: مقام ولایت امام که در برابر آن همه ذرات وجود خاضع و خاضعند - ذره‌ی بر دامنه قدرت حکومتی او نمی‌افزاید، و مثلاً "چون امام ولی الله است نمیتواند بعنوان مجری احکام شرعی بعوض صد ضربه شلاق به زناکار به او صد و یک ضربه بزند (۵۱). او و رسول اکرم و فقیه هر سه در مورد اجرای احکام شرعی برابرند و بر یکسدیگر برتری یا کهنتری ندارند. آنچه ملاک احتساب است آشنایی این سه به احکام شرعی و فقاقت آنان می‌باشد آن ندارد (۵۲) بهمین دلیل پس از رسول تشریف حکومت اسلامی تنها برارنده قامت فقیه است و لا غیر.

لزوم اثبات این نظریه اقتضای تکرار استدلال رشید رضا در کتاب "الخلافة والامامة العظمی" را اینبار از دست و دهان خمینی و منعکس در رساله "ولایت فقیه" یا "حکومت اسلامی" مینماید. ما جوهر این نظریه را بطور اجملی در ذیل بیان میکنیم و چون نحوه استدلال و استناد آیات و احادیث از جانب رشید رضا و خمینی بعینه یکی ست، خوانندگان را برای اطلاع بیشتر باصل کتب فوق‌الذکر ارجاع مینمائیم.

الف: بر اساس حدیثی قطعی و صحیح منقول از رسول‌الله، وراثت انبیاء علماء هستند. "الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ" (۵۳). تردیدی نیست که انبیاء در طول حیات هرگز یکسب ثمرات انبیدار مادی نمیبردند تا آنرا برای بجا ماندگان خود بارت بگذارند بلکه آنچه از نبی بارت مینماید، "علم" او است. از سوی دیگر وظیفه اصلی نبی اولوالعزم چون رسول اکرم ترکیه خلاق و تعلیم علوم الهی بدانان است، چنانکه آیه قرآن میگوید "كُنْتُ فِي الْأُسَيْنِ رَسُولًا" بِنُكُوْنِهِمْ آيَاتٍ وَ بَرَكِيهِمْ وَ بَعَلِيهِمْ الْكِتَابَ وَ الْجَمْعَةَ". بدین ترتیب رسول از طریق تعلیم، علم خود را به برگزیدگان امت منتقل مینماید و اینان پس از وی بسبب علم و فقهیه اصول شرعی و احکام الهی جانشینان رسول می‌باشند. از سوی دیگر اعضای جامعه اسلامی بعلت اشتغال بکارهای مختلفه روزمره در سازمان اجتماع، قادر نیستند وقت خود را به غور و تفحص در مسائل دینی بگذارند، و بهمین جهت علیرغم کسب تخصص در هر حرفه

۲۱

فوق مورد قبول انفرادی و اجتماعی هیچیک از فقهای دیگر تشیع واقع نشد، و حتی فقهای چون خوبی، شریعتمداری و فقی مخالف صریح خود را با آن بکرات و مرات اعلام داشتند.

نقد آراء خمینی

در واقع نحوه استدلال خمینی استدلالی تشکیکی است و اگر مرحوم نائینی صد سالی دیرتر از دنیا میرفت، با خلف صدق فضل الله نوری (که دخالتش در امور شرعی از طرف مراجع تقلید حرام شده و به گردش به فتوای همان مراجع طاب دار استوار گشته بود) همان میکرد که با خود فضل الله روا شده بود. چرا که بدان هنگام که نائینی از اساس پارلماناریزم دفاع کرده و آنرا موافق آیات و سنت نبوی میدانست، از هر جانب تشکیکاتی شده و علمای حوزه‌های علمیه این امر را بدعت و ارتداد معرفی میکردند. و همه اینها موجب شد که مرحوم نائینی باسعه صدر خاص خویش بهمه طعنه‌ها پاسخ گفته و اساس استدلال تشکیکی و تخلیعی آثار را بر ملا نماید.

اکنون خمینی در غیاب نائینی و اخلاف او و با سوء استفاده از میدان خالی خاندان، اسب حیلت بجولان درآورده و منکر تمام اصول اساسی مذهب تشیع اثنی عشری شده بود. نیرنگ خمینی طرفه کار این بود که مساوات رسول و امام و فقیه را در اجرای امور شرعی با نساوی قابلیت و شایستگی این سه برای عهده‌دار شدن خلافت‌الهی و تشکیل حکومت اسلامی براساس سنت نبوی مخلوط مینمود. در واقع تمام بحث تاریخی شیعه بر این اساس استوار بود که خلافت رسول فقط از آن کسی است که معصوم از خطا بوده، و بدینرو همه شایستگی‌ها و کمالات را در خود جمع کند، و هر گاه با وجود چنین اصلحی، دیگری بدینکار اقدام نماید حق اصلح را غصب کرده است. علاوه بر این تا زمانی که امام زنده باشد حکومت حق او بوده و کسی نباید عهده‌دار این امر گردد. در نتیجه درین دوران وضع هر حاکمی که بنام امام حکومت میکند مانند وضع ابوبکر و عمر و عثمان در زمان علی و وضع امویه و عباسیه در زمان سارائمه می‌باشد. چرا که در فرض شیعه امام دوازدهم، نه موجودی مرده و معدوم که زنده، حاضر و ناظر است. در واقع هرگز بحث تاریخی شیعه با اهل تسنن که مدافعان تز ولایت فقیه بودند حول این محور دور نمی‌زد که اگر امام عهده‌دار حکومت شود بیشتر یا کمتر از فقهای دیگر حدیث نزع می‌کند. بحث اصلا " بر سر حدود اجرایی احکام شرعی نبود، بلکه ریشه اختلاف در تفاوت شایستگی و کمال برای قبول خلعت خلافت رسول و تشکیل حکومت بود. هرگز هیچ یک از نواریخ شیعه و سنی نمی‌گوید که پس از رحلت رسول، شیعیان در اساس خلافت وی، اختلاف کردند، بلکه اختلاف آنان بر سرافضیت ابوبکر یا علی برای عهده‌داری منصب فوق بود (۶۱).

نکته دوم در تشکیکات خمینی آن بود که او ولایت فقیه را چون ولایت رسول و امام نه امری معنوی و روحانی که نتیجه اجتهاد و غور در اعماق علوم دینی و حصول قوه تفقه معرفی میکرد، و درین امر نیز صد البته از نظریات اهل تسنن بهره میگرفت، چرا که در عقیده اهل تشیع مجتهد خود فاقده ولایت مستقل

۱- بر اساس حدیثی منقول از امام، فقها نمایندگان امام در امور قضایی هستند، و شیعیان در امر مراعات خویش باید بآنان رجوع نموده و از طرح دعوی خود بنزد قضات خلفای عباسی احتراز ورزند چرا که اینان نمایندگان طاغوت میباشند. در زمانه ما نیز محمد رضا پهلوی طاغوت و فقها نمایندگان امام در امور قضایی هستند، و مردم باید از طرح مراعات در دادگستری آبا ورزیده به ولایت طاغوت راضی نشوند. چنانکه خداوند ولایت طاغوت را در برابر ولایت الهی قرار داده و در آیه دیگری از تسلیم و گسردن نهادن به ولایت طاغوت منع کرده است (۵۹).

۲- بر اساس حدیث دیگر، فقها حصون اسلامند و با مرگ آنان به قلعه اسلام شکافهای بزرگ وارد شده و ملایک بر آنان میگیرند. این حدیث در اثبات شائن فقیه است.

۳- شائن فقها برابر با انبیاء بنی اسرائیل است تا بدان زمان که بامور دنیایی دخالت نکرده‌اند. پس آن فقهایی که اکنون با شاه همکاری دارند، داخل در امور دنیا بوده و افضلیت و وراثت خود را از دست داده‌اند.

در پایان استنادات قوی و نقل چند خبر ضعیف که هیچیک قابل استناد برای استوار کردن تز ولایت فقیه رشید رضا و تطبیق آن با اصول شیعه نیست، و با توجه باینکه ملایک در پایان نقل و تفسیر هر خبر وحدیثی میگوید: " این خبر اگر ضعیف نبود امکان صحت استدلال محسوب می‌شد." ناگهان قطعی بودن ولایت فقیه را در دوران غیبت !!! از مانه اخبار شیعه بیرون میکند. البته چون با همه این کوشش‌ها و تسری دامنه ولایت فقیه به نمایندگی از امام به ولایت اجرائیه او پای مطلب می‌نکند، او نظریه غیبت را بباری میکرد، و چون امکان تطویل آنرا تا یکصد هزار سال بعدینز قابل پیش بینی میداند میگوید: این صحیح نیست که بپنداریم که محمد جانشینی پس از خود تعیین نمود، بلکه او در حقیقت عنوانی را به نیابت خود تنفیذ کرد که عبارت از "فقیه عادل" می‌باشد، هر که خود را شایسته متصف شدن به این عنوان نماید، بی‌تردید جانشین قانونی و شرعی رسول اکرم است (۶۰).

این استدلال آخر که در لابلای جملات حشو و زائد پیچیده است در واقع پنبه تمام ستوری تشیع را می‌زند و مخالفت‌های چندین قرنه آنرا با نظریه سنی ولایت فقیه نقش بر آب میکند. در گمان خمینی این پندار شیعیان که تنها جانشین بر حق محمد علی و اولاد او است (پنداری که بخاطر دفاع از آن شیعه تا کنون کشته‌ها داده است) چیزی جز یاد هوا نبوده و نیست. اگر شیعه تاکنون منتظر ظهور امام زمان مانده بود قریب گندهی خورده بود و آب بناساب بی‌رقابتی اهل تسنن در میدان حکومت می‌ریخت. اکنون بی‌خیال امام غایب !!!، مگر فقیه چه چیزش کمتر از امام غایب است؟ اصلا " وقتی فقیه و رسول هر دو باید بیک اندازه دست دزد را ببرند و عرق خور را شلاق بزنند، پس دیگر امام غایب این وسط چکاره است؟ منبع خود فقیه امام حی و حاضر میشود.

با همه اینها آبیکی بودن انتساب نظریه فوق (ولایت فقیه) بآراء تشیع و نقض فرضیه غیبت و ضدیت با قدرت مرکزی، موجب سفرد شدن آراء خمینی در میان سایر مراجع عظام و آیات کرام و سرمداران جهان تشیع شد، بطوریکه هرگز نظر

آن نظریه‌یی که پایه آراء رشید رضا قرار گرفته و براساس آن فقط فقیه و مجتهد قادر به جانشینی رسولست مورد اجماع همه مذاهب فقهی اهل تسنن نبوده و مثلا " حنفیان معتقدند که لزومی ندارد که خلیفه‌حتما " مجتهد باشد، بلکه کافی است که در موارد ضروری به اجتهاد مجتهدین رجوع نماید (۶۸) بویژه آنکه رشید رضا با گوشزد کردن لزوم افتتاح مجدد باب اجتهاد تصریح میکند که قلمرو آن در روزگار جدید بسیار گسترده‌تر از حدود آن در زمان ائمه اربعه مذاهب اهل تسنن است (۶۹).

علاوه بر آنچه فوقاً ذکر شد و جنگی اختصاص به رو کردن دست خمینی داشت و مربوط به افشای نیرنگ‌باریهای او حای استدلالات علمی و صحیح (در کادر علوم الهی) بود از دیدگاه ویژه تشیع (تمام فرهنگ تاریخی شیعه منجمله صوفیه) انتقادات زیر به نظریه ولایت فقیه وارد است:

الف: ولایت امر اختصاص بائم دوازده‌گانه دارد، که اولین آنها علی جانشین منصوص و بلافضل محمد و آخرین آنها محمدبن حسن عسکری موسوم به مهدی موعود، امام غایب است. هر که در ولایت تکوینی ویژه اینان تردید کند یا مصداق آیه "اولوالامر" را حمل بر مفهوم دیگری غیر از ولایت تکوینی فوق نماید، شیعه نبوده و باید از او تبری جست.

بهمین دلیل قبول جانشین عنوانی رسول در امر ولایتی فاصله گرفتن با نظرات فرهنگ تشیع و بیگانگی با آن میباشد.

ب: " اهل‌الذکر " در آیه قرآنی مستنده، ناظر بر اهل‌الحل و العقد، مجتهدون و فقها نمی‌باشد، بلکه با توجه به شأن نزول آیه معلوم میگردد که مقصود کسانی هستند که از علم کتب نازل از جانب الله بر سلف مطلع بوده‌اند. محمد در محاجه با یهود و کفار عرب میگوید اگر آنچه را که من از اخبار گذشتگان میگویم باور ندارید، از آنها که با علم کتاب آشنا می‌باشند و اهل ذکرند بپرسید. الذکر درین آیه و چندین آیه دیگر بمعنی کتاب نازل از آسمانی آمده و علم کتاب علمی باطنی و معنوی بوده و با اجتهاد و فقه که از علوم اکتسابی و حصولی است تطبیق نمیکند.

ج- حدیث " العلماء ورثة الانبیاء " حدیثی صحیح ولی ناظر به شأن فقها نمی‌باشد. چنانکه " شیخ محمد لاهیجی " در " مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز " میگوید، ما به الاشتراک نبی و وارث نبی یعنی عالم مذکور در حدیث علم آنان است. و چون علم نبی، علمی حضوری و بیواسطه و نعلیمی حصولی و صوری و اکتسابی است، پس منظور نظر حدیث، علمی از نوع علم نبی می‌باشد که در آن یقین محض محرز بوده و امکان تردید در آن نرود. این مقام از آن فقیه نیست چرا که علم فقیه متکی به قیاس و استدلال بوده محصل ظن و شک است و دبدگان او به کجسل شهود و تجلی مکحول نمی‌باشد (۷۰). بدینرو بر خلاف تعبیر جاری در میان اهل تسنن و اهل ظاهر منجمله آقای خمینی و رشید رضا حدیث فوق معادل " العرفاء ورثة الانبیاء " است و نه الفقهاء ...

د- اخباری که خمینی بآنها توسل جسته‌جملگی ضعیف، یا مردود، یا خارج از موضوع استدلال بوده و در هر صورت غیر جحندند. همچنین سنت

تشیع بر اساس مخالفت با ولایت فقیه در امر حکومت استوار است .
ه - دامنه ولایت فقها به امور قضایی در زمان حضور امام محدود بوده قابل تسری به سایر موارد نمی باشد .
و - دوران غیبت ، دوران انتظار مهدی موعود است . ولایت نامه حق اختصاصی امام غایب بوده ، و به تصریح نائینی از متأخرین و اجماع متقدمین (مانند طوسی ، شیخ صدوق ، شیخ مرتضی . . .) هر که جز امام لباس حکومت بپوشد ، مقام امام را غصب کرده است و شیعیان موظف باطاعت او نبوده ، در صورت امکان باید در برابر او بپاییزند (۷۱) .
ز - ضامن اجرایی احکام اسلام درین دوران ، وجود مجلسی منتخب از اهل الحل و العقد (خبرگان) است که بعقیده نائینی تعدادشان نباید کمتر از پنج نفر باشد ، این جمع برای نظارت بر قوه مقننه و مجریه و قضائیه کافی می باشد (۷۲) .

تأثیر اجتماعی ولایت فقیه

نباید از نظر دور داشت که علیرغم جدایی صوری و ظاهری که سالیان طولانی میان مستبدان حاکم در ایران و قشر روحانی وجود داشت ، و براین اساس هر یک از این دو از طریق وضع مالیاتهای جدید عرفی و شرعی ، مستقل از دیگری ، فشارهای بیش از پیشی را بر گرده خلق ستمکش ایران وارد می آورد ، با اینهمه یک نوع همبستگی کامل و پیوسته میان این دو قدرت استبدادی موجود بود . آنچنانکه فشارهای روحانیت ، قانونی (بضرط شمشیر حکومتگران) و تعدیهای مستبدان ، شرعی (بزور فتوی) قلمداد میگردید . حمایت بیدریغ فضل الله نوری از استبداد قاجاری و مخالفت بیچون و چرای او با هر نوع نوآوری و اصلاح طلبی منطبق با اصول شرعی بر کسی پوشیده نیست . اگر آرزو در برابر فضل الله و فضل اللهها نائینی مردی ایستاد و با حمایت بی دریغ خود ترجمه قانون اساسی بلژیک را از تصویب مجلس عرفی گذراند و به ختام شرعی مختوم نمود ، این بار فضل الله ثانی ، روح الله فقیه یکه تاز عرصه مخالفت با رژیم کثیف آریامهری بود که در لجن فساد خویش بسیاری را فروکشیده و قدرتی یا مشروعیتی برای ملایان بجا ننهاده بود ، و اگر آرزو فضل الله و فضل اللهها بنام دفاع از اسلام ، پشت و پناه استبداد صغیر و کبیر و مستبدان کوچک و بزرگ شده بودند ، این بار فضل الله ثانی روح الله فقیه بنام دفاع از اسلام از بدست گیری زمام امور سیاسی جهان اسلام توسط فقها و مجتهدین دفاع مینمود و اگر شرایط سیاسی - اجتماعی آن دوره نشان فضل اللهها را آزر کرد ، این بار همه شرایط داخلی و خارجی دست بدست یکدیگر داد تا فضل الله ثانی روح الله فقیه بر آریکه قدرت تکیه زند و از باور عوام الناس بر خوردار گردد .

بهر صورت با طرح نظریه فوق توسط خمینی بنیان یک امر تاریخی بسیار مهم در جهان اسلام گذاشته شد ، و آن خود جز شکست دیواره باره آراء تشیع در امر حکومت چیزی دیگر نبود ، امری که چهارده قرن مداوم سبب خونریزی و قتل عامهای فراوان میان شیعه و سنی شده بود . پیداست که هرگز حل این تعارض دراز مدت از